

اندیشه سیاسی سید مرتضی در تعامل با حکومت آل بویه

صفورا سالاریه*

تأیید: ۹۷/۷/۱۸

دریافت: ۹۷/۴/۴

چکیده

با روی کار آمدن آل بویه در قرن چهارم، زمینه رشد سیاسی و فرهنگی تشیع فراهم گشت. آنان در طول حکومت ۱۱۳ ساله خویش با گسترش قلمرو حکومتی، زمینه ساز توسعه اندیشه شیعی بواسطه بزرگانی همچون «شیخ مفید»، «سید رضی»، «سید مرتضی»، «شیخ طوسی» و ... گردیدند.

در میان فقها و اندیشمندان شیعی، در خصوص همکاری و همراهی با حاکمان، دو دیدگاه وجود داشته است: برخی معتقد به همکاری مشروط و برخی معتقد بر عدم همکاری مطلق می باشند. سید مرتضی جزء دسته اول است. ایشان در آن مواردی که امکان مبارزه با حاکم، غیر مقدور و همراهی منجر به اقامه حدود الهی و خدمت رسانی به شیعیان گردد، همکاری را بلامانع می دانست و حضور ایشان در عرصه های سیاسی، اجتماعی، علمی و فرهنگی در سایه تعامل با حاکمان آل بویه از این دیدگاه قابل تفسیر و توجیه می باشد. به عبارت دیگر، ایشان اعمال ولایت توسط فقیه برای اجرای احکام الهی را امر بسیط نمی دانست، بلکه قائل به تشکیک بود. در نتیجه به میزان توان و امکان، ولایت اعمال می شود.

واژگان کلیدی

سیدمرتضی، آل بویه، سلطان، نقابت، امارت حج، دیوان مظالم

* استاد، پژوهشگر و دانش پژوه سطح ۴ جامعه الزهراء.

مقدمه

خلافت عباسیان در اوائل قرن چهارم، شدیداً دچار ضعف اقتدار گردید؛ بگونه‌ای که در قلمرو حکومتی آنان، «فاطمیان در مصر»، «حمدانیان در سوریه»، «زیدیها در یمن» و «آل بویه در ایران» (ابن کثیر، ۱۹۶۶ق، ج ۱۱، ص ۳۴۱-۳۴۰)، اعلام استقلال کردند. البته آل بویه بتدریج دامنه اقتدار خویش را تا بغداد یعنی مرکز خلافت عباسی گستراند (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۵۲۱) و از نیمه دوم قرن چهارم تا اواخر نیمه اول قرن پنجم از نیرومندترین زمامداران جهان اسلام محسوب می‌شد.

آل بویه بعد از استقرار در حکومت، دو سیاست مهم فرهنگی را سر لوحه کار خویش قرار داد:

۱. برخلاف روش عباسیان، روش متعادلی را در برابر گرایش‌ها و فرقه‌های مذهبی اتخاذ نمودند؛ به این معنا که مردم را در عقاید و آرای خویش آزاد گذاشتند و با رویکرد تسامح نسبی در سیاست‌های مذهبی و حکومتی (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۱۰۲؛ شاکری، ۱۳۸۶، ش ۱۲، ص ۵۷-۵۶) و اهمیت دادن به مباحث علمی - فرهنگی، گام‌های بلندی در جهت پیشرفت علمی جامعه اسلامی برداشتند.

این آزادی، زمینه ظهور و بروز نوابغ علم، ادب، فرهنگ و اندیشه دینی، در میان مذاهب مختلف اسلامی خصوصاً شیعیان را فراهم ساخت. شیعیان که بعد از عهد امیرالمؤمنین ۷ تا آغاز حکومت آل بویه، کمتر فرصت فعالیت علمی را داشتند، از این فضای باز سیاسی - فرهنگی بهترین بهره را برده و به تفسیر، تبیین، ترویج و ساماندهی افکار تشیع به شکل مکتوب و منسجم پرداختند.

۲. توجه به نخبگان علمی - فرهنگی تا آنجا که سعی می‌کردند امیران و وزیران یا شخصیت‌های برجسته خود را از میان اهل علم انتخاب و انتصاب نمایند. با پذیرفتن عالمان، فیلسوفان، دانشمندان و ادیبان به عنوان کارپردازان حکومت، از یک سو دربار خود را مزین به فرهیختگان می‌کردند و از سوی دیگر، موجب ترویج علم و دانش می‌شدند.

عالمان شیعی با حضور در دستگاه و استفاده از فرصت بدست آمده در ضمن بحث‌های فقهی رایج، به مباحث و مسائل نوین در حوزه سیاسی - اجتماعی؛ نظیر حدود و اختیارات «فقیه» نیز پرداخته‌اند.

عالمانی چون «سید مرتضی» که از چهره‌های درخشان و سازنده جهان تشیع، بلکه اسلام بشمار می‌رود، فرصت حضور در حکومت حاکمان غیر معصوم را مغتنم شمرده و با پذیرش مسؤولیت در عرصه‌های گوناگون بطور عملی به ولایت و نیابت عامه از جانب امام معصوم 7 جنبه عینی بخشیدند.

مقاله پیش رو، بررسی و تحلیل اندیشه سیاسی و چگونگی و چرایی پذیرش مسؤولیت و تعامل و همکاری با حاکمان منتسب به شیعه در عصر حاکمیت آل بویه توسط سید مرتضی می‌باشد.

تعامل و ارتباط با حکام از دیدگاه سید مرتضی

عالمان و نخبگان شیعی، نه تنها نقش آفرینان و هدایتگران اجتماعی در عصر غیبت می‌باشند، بلکه شایسته‌ترین افراد دارای فهم و اجتهاد از متون دینی هستند. از این رو، در طول تاریخ با تلاشی وافر در پی تفسیر و اجرای احکام الهی بودند.

این هدایتگری، صورت‌ها و گونه‌های متفاوتی به خود گرفته است. گاه با عزلت ظاهری و اکتفا به درس و بحث و تربیت شاگردان، تلاش برای حفظ آثار بجامانده از ائمه می‌پرداختند و گاه اندکی پا به عرصه علنی جامعه گذاشته و با تشکیل مدارس و کتابخانه‌های بزرگ به نشر گسترده‌تر و علنی‌تر مرام و مسلک اهل بیت اقدام می‌کردند. گروه سوم، زمینه سیاسی و فضای قدرت را مناسب‌تر دیده تلاش می‌نمودند از حکومت معاصر خود برای نشر معارف اهل بیت : و ایجاد رفاه و امنیت شیعیان بهره بیشتر گیرند که سید مرتضی در این دسته سوم قرار می‌گیرد.

اما آرمان مشترک هر سه گروه، رعایت اصول مکتب اهل بیت؛ نظیر ترویج توحید و عدالت، ملکات فضائل اخلاقی و توجه به محرومین بود و برای ترویج این اصول، اصلاً منافع مادی و معنوی و منزلتی خود را معیار قرار نمی‌دادند.

رویکرد فقهای شیعه در نحوه ورود به حکومت متفاوت بوده است. در یک تقسیم‌بندی کلی، حکام در جهان اسلام به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱. حاکم حق و عادل که منظور امام معصوم 7 و نایبان عام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ یعنی مجتهدین می‌باشند.
۲. حاکم باطل و جائز که غیر از امام معصوم 7 و مجتهدین می‌باشد (سید مرتضی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۹).

شیعه همه حاکمان، غیر از دسته اول را از مصادیق سلطان جور تلقی می‌کند و با توجه به مبانی فقهی و کلامی خود، حکام جائز را به سه گروه تقسیم می‌نماید:

۱. حکام یا سلطان جائز شیعی؛ مثل سلاطین آل بویه، قاجار و ...
۲. حکام جائز سنی؛ مانند خلفای، بنی امیه، بنی عباس، سلاطین سلجوقی و ...
۳. حکام جائز کافر؛ نظیر برخی از سلاطین مغول و ... (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۵).

در فقه امامیه، حکومت مشروع، تنها حکومتی است که مأذون از خداوند متعال بوده و قوانین آن متخذ از فرامین الهی باشد. این حقیقت در عصر حضور با تصدی امام معصوم به نص الهی؛ نظیر حکومت امیرالمؤمنین 7 محقق شده است و در عصر غیبت، به اذن منصوبین خداوند به فقها، به عنوان نمایندگان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ نظیر جمهوری اسلامی ایران محقق گردیده است.

طبق دیدگاه فوق حکومت‌هایی که بر مبنای مذکور نباشند، مشروعیت ندارند. اما فقها از باب اقامه دین و امر به معروف و نهی از منکر به قدر میسور، اگر راهی جز نفوذ در حاکمیت سلاطین جور وجود نداشته باشد، فی الجمله جایز می‌دانند.

فقیه عادل نیز در این فرض‌ها توکی به حقوق نیابت مفوضه را از جانب امام معصوم بدست می‌آورد. با این بیان، سید مرتضی ولایت فقیه را یک امر نصیبی می‌داند، نه انتخاب از سوی مردم:

فهو علی الظاهر من قبل الظالم (اما) و فی الباطن من قبل أئمة الحق، لأنهم إذا أذنوا فی هذه الولاية عند الشروط التي ذكرناها فتولاها بأمرهم فهو علی الحقيقة وال من قبلهم و متصرف بأمرهم (سید مرتضی، ۱۴۱۰ق، ص ۹۰)؛

این مسئولیت‌پذیری هرچند در ظاهر از سوی حاکم ستمگر است، اما در باطن از سوی امامان حق می‌باشد؛ چراکه وقتی آنان این نوع پذیرش مسئولیت را با شرایطی که بیان شد، رخصت داده‌اند و شخص به امر (باطنی) آنها این مسئولیت را پذیرفت، پس این شخص در حقیقت از سوی آنان والی شده است و به امر آنها اعمال ولایت می‌کند.

اندیشهٔ سیاسی سید مرتضی

سید مرتضی بر اساس مبانی خویش در تعامل با حاکمان جائز، همکاری خود با حاکمان آل بویه را تنظیم کرده است.

ایشان در باب رهبری و ادارهٔ جامعه در عصر غیبت، در ضمن بحث امامت و بیان تکلیف علمای شیعه در عصر غیبت، نظریه‌ای را تحت عنوان «رسالة فی العمل مع السلطان» تدوین نمودند که بیانگر نحوه و مبنای همکاری عالمان با حاکمان جائز است.

الف) تصویر انواع همکاری با حاکم: حاکم مشروع و عادل (فقیه عادل یا همان ولی فقیه)، همکاری و مسئولیت‌پذیری از جانب این حاکم عادل که رعایت احکام و حقوق الهی را می‌نماید، جای هیچگونه تردید و شبهه‌ای نیست، بلکه چه بسا با امر و الزام حاکم عادل، پذیرش مسئولیت واجب می‌باشد:

فالولاية من قبل السلطان المحق العادل لامسألة عنها، لأنها جائزة، بل ربما كانت واجبة إذا حتمها السلطان و أوجب الاجابة إليها (همان، ص ۸۹)؛ پس پذیرش ولایت از طرف سلطان حق و عادل محل اشکال نیست؛ زیرا پذیرش این ولایت جایز و شرعی است، بلکه گاهی به دلیل الزام سلطان حق موجب وجوب پذیرش ولایت از سوی ایشان می‌شود.

ب) حکام نامشروع و جائز: سید مرتضی همکاری در این فرض را به سه شکل کلی ترسیم می‌نماید:

صورت اول: واجب؛ در این فرض دو نوع همکاری قابل تصور است:

۱. در صورتی که پذیرنده مسؤولیت علم یا ظن قوی داشته باشد که پذیرش ولایت از سوی حاکم جائز منجر به تحقق اوامر و دوری از نواهی الهی می‌گردد و در صورت عدم پذیرش مسؤولیت، هیچکدام از این امور محقق نمی‌گردد، پذیرش ولایت از سوی حاکم جائز واجب است:

فأما لو اوجب فهو أن يعلم المتولى، أو يغلب على ظنه بأمارات لائحة، أنه يتمكن بالولاية من إقامة حق... و لولا هذه الولاية لم يتم شيء من ذلك، فيجب عليه الولاية بوجوب ما هي سبب إليه إلى الظفر به (همان، ص ۹۰)؛ در آن مواردی که پذیرش ولایت واجب می‌شود، زمانی است که متولی ولایت، علم به وجوب پذیرش پیدا کند یا لاقلاً از طریق قرائن شفاف گمان قوی بر امکان اقامه حق بواسطه این ولایت حاصل شود؛ در غیر این صورت، پذیرش ولایت لزومی ندارد. پس همیشه وجوب پذیرش منوط به امکان اقامه حق است.

یعنی از باب مقدمه واجب، پذیرش تولى واجب می‌شود.

۲. در فرضی که حاکم جائز تهدید به مرگ کرده و از طرفی تولى او منجر به مفسده‌های بزرگتر؛ مثل قتل و هتك عرض دیگران نمی‌شود، در این صورت نیز پذیرش حکم حاکم جائز از باب حفظ نفس واجب است:

و أما ما يخرج إلى الاجاء، فهو أن يحمل على الولاية بالسيف، و يغلب فى ظنه أنه متى لم يجب إليها سفك دمه، فيكون بذلك ملجأ إليها (همان)؛ گاهی اگرچه اقامه حق ممکن نیست، اما در فرض تهدید به مرگ از سوی حاکم جائز پذیرش واجب می‌شود؛ البته به شرط اینکه پذیرنده ولایت مجبور به قتل و غارت به دستور حاکم جائز نگردد.

سید مرتضی برای جواز همکاری، ادله خویش را به دلایل عقلی و نقلی تقسیم می‌کند:

ادله عقلی: با توجه به قواعد عقلی؛ نظیر قاعده لزوم عمل به اهم و ترک مهم

به هنگام تعارض و قاعده لزوم ترک افسد با ارتکاب فاسد به هنگام تعارض، همکاری با حاکمان جائز که موجب حفظ اهم و ترک افسدی شود واجب است (همان).^۱

دلیل نقلی: ۱. آیات؛ مهمترین شاهد برای تجویز همکاری، با تمسک به «قیاس اولویت» جریان حضرت یوسف 7 می باشد. حضرت یوسف، نه تنها متولی از سوی حاکم جائز گردید، بلکه خود متقاضی تولی با فرض امانت و ادای حقوق الهی گشت. بنابراین، وقتی تقاضای تولی از حاکم جائز در فرض مذکور جایز است، پاسخ به تقاضای همکاری با حاکم جائز به طریق اولی جایز می باشد (همان، ص ۹۳).

قد نطق القرآن بأن يوسف 7 تولی من قبل العزیز و هو ظالم و رغب إليه فی هذه الولاية، حتی زکی نفسه فقال «اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» و لاوجه لحسن ذلك إلا ما ذکرناه من تمکنه بالولاية من اقامة الحقوق التي كانت يجب علیه اقامتها (همان، ص ۹۱)؛ همانا قرآن تصریح دارد که حضرت یوسف 7 از حاکم ظالم مصر ولایت را پذیرفته و حتی خود را با عنوان فردی شایسته برای این مسؤولیت معرفی کرد. مرا مسؤول خزانه داری قرار بده؛ زیرا فردی آگاه و امانتدار هستم و این اقدام ایشان دلیلی ندارد، مگر از باب اینکه می توانست اقامه حق کند و لذا پذیرش ولایت از سوی حاکم جائز را بر خود واجب دانست.

۲. روایات؛ مهمترین سند سید مرتضی رفتار عملی امیرالمؤمنین علی 7 می باشد. آن حضرت هم قبول شرکت در شوری برای تعیین حاکم نمودند، - در حالی که به عقیده شیعه، حاکم و جاعل شوری و اساس شوری بر باطل بوده است - و هم از سوی حاکم جائز اجرای احکام؛ نظیر تجلید «ولید بن عقبه» را پذیرفتند (همان، ص ۹۷-۸۹).

و قد فعل ماله هذا المعنی أميرالمؤمنین علی بن ابیطالب 7، لأنه دخل فی الشوری تعرضاً للوصول إلى الإمامة و قد علم أن تلك الجهة لا يستحق من مثلها التصرف فی الإمامة، ثم قبل اختیارالمختارین له عند افضاء الامرإليه و أظهر أنه صار اماماً باختيارهم وعقدهم. وهذا له معنی التولی من قبل الظالم

بعينه للاشتراك في إظهار التوصل إلى الامر بما لا يستحق به ولا هو موجب لمثله ... و على هذا الوجه يحمل تولى أمير المؤمنين لجلدة الوليد بن عقبه (همان، ص ۹۲-۹۱)؛ از آنجایی که امامت امری الهی بوده و با نصب الهی صورت می‌گیرد، در نتیجه بشر هیچ حقی در آن ندارد تا بخواهد از طریق این حق، فردی را امام قرار دهد، با این حال، امیر المؤمنین ۷ برای رسیدن به حکومت به شورا متوسل شده و قبول عضویت در آن می‌کند تا شاید از طریق این گروهی که هیچ حق شرعی در امامت ندارند، به امامت برسد و یا بعد از مرگ خلیفه سوم، به هنگام محاجه با مخالفین، ولایت خود را حاصل انتخاب مردم می‌داند. سید مرتضی به استناد این رفتار امیر المؤمنین ۷ می‌گوید قبول حکومت از فاسق، بدتر از تقاضای حکومت و یا ولایت از فاسق غیر مستحق نیست.

صورت دوم: مباح؛ این فرض یک صورت بیشتر ندارد و آن عبارت است از: هرگاه عدم پذیرش ولایت از سوی حاکم منجر به ضرر مالی (نه جانی) یا به خطر افتادن عرض متولی گردد، پذیرش آن مباح می‌باشد. البته اباحه الزام‌آور نیست، لذا فرد متولی می‌تواند ضرر را متحمل گشته و تولی را نپذیرد (همان، ص ۹۷-۸۹).

فأما المباح منها: فهو أن يخاف على مال له، أو من مكروه يقع [به] يحتمل مثله، فتكون الولاية مباحة بذلك و يسقط عنه قبح الدخول فيها ولا يلحق بالواجب، لأنه أن أثر تحمل الضرر في ماله و الصبر على المكروه النازل به و لم يتول، كان ذلك أيضاً له (همان، ص ۹۰)؛ اما موارد غیر واجبی که قبول ولایت از حاکم جائز مباح است و قبیح نیست، در دو صورت می‌باشد: اول آن که اگر نپذیرد، دچار ضرر مالی می‌شود و دیگری در مورد این است که احتمال وقوع مسائلی بر ضد خودش می‌دهد که منجر به مشقت و ضرر می‌شود؛ البته از آنجایی که ضررهای مالی و مشقت قابل تحمل است، به همین دلیل پذیرش تنها مباح است، ضرورت و وجوب ندارد.

صورت سوم: حرام؛ در این فرض هر نوع همکاری با حاکم حرام است که شامل

چند فرض است:

۱. در آنجا که عدم پذیرش منجر به حرام نمی‌شود و پذیرش آن هم سبب احقاق حق نمی‌گردد و تنها ثمره این پذیرش تأیید ظالم می‌باشد که خود، اساس باطل است (همان، ص ۹۲).

۲. اگر گمان قوی پیدا کند که بعد از پذیرش؛ اگرچه ممکن است احقاق حق یا دفع باطل کند، اما حتماً مرتکب حرامی - نظیر قتل انسان غیر محدود الدم - می‌شود. تولی در این صورت حرام است؛ زیرا اسلام به هیچوجه قتل نفس را اجازه نمی‌دهد؛ اگرچه برای حفظ خود از قتل باشد.

(فأما الحرام) لو غلب علی ظنه أنه كما يتمكّن بالولاية من أمر ببعض المعروف و نهی عن بعض المنكر، فإنه (مع ذلك) يلزم لاجل هذه الولاية أفعالا و أمورا منكراً قبيحة لولا الولاية لم تلزمه [ما] لا يتمكّن من الكف عنها... فإن الولاية حينئذ تكون قبيحة و لا يجوز أن يدخل فيها (همان، ص ۹۳)؛ اما حرمت پذیرش ولایت از حاکم جائر، هرگاه در کنار توفیق امر به معروف و نهی از منکر بواسطه پذیرش ولایت، امکان ابتلا به منکر جدید لازم آید، پذیرش ولایت قبیح و حرام است. منکری که اگر ولایت را نپذیرد بدان مبتلا نمی‌شود.

۳. هرگاه تولی نه تنها موجب احقاق از حق نمی‌گردد، بلکه منجر به ظلم و ضرر مالی، جانی یا عرض دیگران یا ترک سایر احکام الهی گردد، در این صورت نیز تولی حرام است (همان، ص ۹۶-۹۴).

قابل توجه است که در آن فرض که احقاق حق ممکن نباشد و یا منتهی به ظلم شود، نه تنها این تولی را جایز نمی‌داند، بلکه آن را حرام دانسته و مبارزه با این متولیان را جایز می‌شمارد.

در نتیجه بنظر سید مرتضی، اگر امکان مبارزه با حاکمان ظالم وجود داشته باشد، مبارزه واجب است؛ زیرا وقتی مبارزه با یک حاکم شیعه متولی از سوی حاکم جائر لازم و واجب باشد، مبارزه با حاکم جائر به طریق اولی واجب می‌گردد (همان) و حتی در آن

فرضی که شخص متولی مردد باشد که برای احقاق حقوق الهی از سوی حاکم جائز تولى را پذیرفته یا برای امور دنیوی و یا مردد است، این نوع تولى موجب اقامه حدود الهی می‌شود و یا تقویت ظالم و اماره و نشانه ظالم هر دو طرف فرض، باز این مبارزه واجب است (همان).

از مجموع مباحث بدست می‌آید که:

۱. سید مرتضی به اصل ولایت فقیه، آن هم از نوع نصبی، نه انتخابی اعتقاد دارند.^۲
 ۲. در فرض امکان اقامه حدود و حقوق، تولى امارت لازم است.
 ۳. این پذیرش مسؤلیت، نه به عنوان نماینده حاکم جائز، بلکه نماینده امامان حق است.
 ۴. در فرضی که این تولى بصورت مستقیم امکان‌پذیر نباشد، مگر از سوی حاکم جائز، از باب قاعده دفع افسد به فاسد مانعی ندارد.
 ۵. اصل بر همکاری با حکام جور نیست، بلکه اصل بر تولى مستقیم برای اقامه حدود الهی می‌باشد و در صورت عدم امکان مبارزه با حاکمان ظالم جهت تولى، همکاری با حاکمان جائز بلا مانع است.
- البته از آنجایی که تجربه تاریخی در طول سه قرن قبل از سید مرتضی، نشان از عدم امکان تولى مستقیم و عدم امکان مبارزه نتیجه‌بخش بود، لذا فقهای شیعه از جمله سید مرتضی فرض سوم را رویه خویش قرار دادند.
- با توجه به این دیدگاه سید مرتضی، به بحث و بررسی چگونگی تعامل این عالم شیعی با حکومت جور زمان حیاتش می‌پردازیم.

تعامل سید مرتضی با حاکمان آل بویه

شیعه بعد از قرن‌ها مبارزه، از اواسط قرن چهارم، بواسطه تشکیل حکومت‌های محلی،^۳ از برخی محدودیت‌های سیاسی رهایی یافته و توانست در عرصه‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ظهور و بروز داشته باشد. بویژه با شکل‌گیری دولت شیعی آل بویه در بغداد (مرکز خلافت اسلامی) از اقتدار خلافت عباسی کاسته و قدرت

اجتماعی شیعه افزایش یافت. دولتمردان آل بویه در راستای تعظیم شعائر مذهبی شیعیان همچون عزاداری روز «عاشورا»، بزرگداشت «عید غدیر خم» و برپایی «نماز عیدین»، فضای مناسب و رسمی جهت ترویج فرهنگ شیعه ایجاد کردند (ابن جوزی، ۴۱۲ق، ج ۷، ص ۱۶-۱۵).

با مهاجرت بزرگانی همچون «کلینی»، «شیخ صدوق» و «شیخ مفید» به بغداد، دامنه فعالیت‌های علمی و فرهنگی آنها در این شهر گسترش یافت (ابن حجر عسقلانی، ۳۷۱ق، ج ۵، ص ۳۶۸) و به تشکیل و تأسیس و احیاناً توسعه حوزه‌های علمی و نشر معارف پرداخته و از این فرصت بدست‌آمده تنها برای توسعه فعالیت علمی اکتفا نکردند، بلکه با پذیرش برخی از مسؤولیت‌ها در حکومت آل بویه، آنان را حمایت و هدایت می‌کردند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ش/۱۹۶۵م، ج ۲، ص ۲۸۹).

«صاحب بن عباد»، از علمای شیعه امامی، وزیر «مؤیدالدوله دیلمی» بود و با اختیارات وسیع به امور مسلمانان بخصوص شیعیان رسیدگی می‌کرد (قمی، بی‌تا(الف)، ج ۲، ص ۱۳). «رکن‌الدوله دیلمی»، از حاکمان آل بویه با «شیخ صدوق» مناسبات گرمی داشت (شیخ صدوق، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۶۸۷). «معزالدوله» نیز مسائل فقهی و حکومتی خود را از «ابن جنید اسکافی» و دیگر علمای طراز اول شیعه امامیه دریافت و حکومت را براساس دیدگاه‌های فقهی آنان اداره می‌کرد (شوشتری، ۳۷۵ق، ج ۱، ص ۴۳۹).

سید مرتضی که بعد از شیخ مفید در سال ۴۱۳ هجری قمری از عالمان بنام حوزه علمی گشت و مرجعیت جامعه شیعه را عهده‌دار شد (مکدرموت، ۱۳۷۲، ص ۴۹۱). در این فضای فکری - سیاسی، مسیر تعامل را ادامه داد و با قبول مناصبی چون نقابت یا شرکت در حل اختلافات درباریان و شرکت در بیعت با برخی خلفا، زمینه تعامل را بیشتر فراهم می‌ساخت (ابن جوزی، ۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۹۸). او به عنوان زعيم شیعه، ریاست و بزرگی خود را چنان حفظ کرد که «ابومنصور ثعالبی» متوفای (۴۲۹ق) می‌نویسد: «امروز، ریاست با مجد و شرافت و علم و ادب و فضل و کرم در بغداد به شریف مرتضی اختصاص یافته است» (ثعالبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۳).

و این مهم به دلیل نوع تدبیر در تعامل با خلفا و بدست گرفتن رهبری شیعه در آن دوران بود.

یا «ابن بسام» در کتاب «الذخیره» نوشته است: «این پیشوایی در عراق، موجب گردید تا مردم در هنگام اختلاف به ایشان رجوع کنند. عالمان عراق به او پناه برده و بزرگان آن سامان از او اخذ علم نمایند (ابن بسام، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص ۴۶۵؛ شیرازی، ۱۳۰۴ق، ص ۴۵۹).

این حضور فعال موجب شد تا اداره امر نقبای آل ابی طالب به او محول شود و حجاج با سرپرستی او عازم حج شوند، امور حرمین شریفین (مکه و مدینه) تحت نظارت او اداره شود و دادرسی مظالم و قضاوت و داوری در مرافعات و مخاصمات بوسیله او انجام گیرد (ابن کثیر، ۱۹۶۶م، ج ۵، ص ۱۲-۶). لذا زمانی که بغداد در دوران زعامت سید مرتضی، محل منازعه بین عامه و خاصه بود، خصوصاً در سال ۴۰۶ هجری قمری که این درگیری شدت بیشتری یافت، ایشان از سوی «فخرالملک»، وزیر «بهاء الدوله بویه» مأمور حل و فصل این منازعه گردید و توانست با درایت آن منازعه را حل نماید (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۱۱). به دلیل جایگاه سید مرتضی، وجود او در مراسم استقبال از امرای آل بویه، از جمله «مشرف الدوله بویه»، مهم بود. لذا به همراه برادرش «سید رضی» و به اتفاق جمعی از بزرگان در استقبال امرایی که به بغداد وارد می شدند، شرکت کردند که البته این درخواست از سوی «القادر بالله عباسی» خلیفه وقت بود (ابن اثیر، ۱۳۸۵ش/۱۹۶۵م، ج ۹، ص ۴۳۱).

این جایگاه بگونه‌ای بود که حاکمان و امرا، تأمین امنیت جانی و مالی این عالم گرانقدر را بر خود لازم می دانستند و با هرگونه تعرض از سوی مخالفین برخورد می کردند، در همین راستا در سال ۴۱۶ هجری قمری هنگامی که خانه سید مرتضی در «صُرَات» مورد تهاجم عیاران قرار گرفت و به آتش کشیده شد، «شرف الدوله بویه»، پسر «بهاء الدوله»، همه غلامان تُرک خود را برای حمایت و محافظت از خانه سید گسیل داشت. سید مرتضی که به دلیل هجوم دشمنان به خانه دیگری رفته بود، هنگام

بازگشت به خانه‌اش پس از بازسازی به امر خلیفه، همه فرماندهان و شخصیت‌های مشهور برای استقبال ایشان با حالتی متواضعانه پیشاپیش سید راه رفته و در ستایش این عالم شعر می‌سرودند (همان).

این قبیل جریانات و توجه صاحب‌منصبان حکومتی، گویای اقتدار و جایگاه سیاسی - اجتماعی این عالم فرزانه می‌باشد.

علاوه بر امرا و صاحب‌منصبان، عامه مردم نیز ایشان را ملجاء و پناهگاه خویش می‌دانستند. لذا رویکرد مردمی و سخاوتمندی سید مرتضی موجب گشت تا یک مرد یهودی که از تنگدستی رنج می‌برد، به بهانه تحصیل به نزد استاد رفته و از وی تقاضای یادگیری علم نجوم نماید تا از این طریق مشمول مقرری گردد و سید با گشاده‌رویی تقاضای وی را پذیرفت و دستور داد هر روز مبلغی به او بپردازند، آن مرد یهودی بعد از مدتی، تحت تأثیر عظمت و برخورد اخلاقی استاد قرار گرفته و مسلمان شد (علامه امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۶۸).

سید با داده‌های خود به حاکمان آل بویه مقبولیت اجتماعی بویژه شیعیان می‌بخشید و در مقابل از آنان امنیت، رفاه و توسعه فرهنگی شیعیان را می‌ستاند.

در این راستا؛ یعنی جهت حفظ و حمایت شیعیان و حکومت شیعی آل بویه، حاضر بود با خلفای عباسی نیز نرمش داشته باشد و با «القائم بامرالله» بیعت کرده و شعری در مدح او بسراید (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۲۱۸-۲۱۷).

مصادیق تعامل و همکاری سید با آل بویه

برخی از مصادیق تعامل و همکاری سید مرتضی با آل بویه عبارتند از: پذیرش نقابت، امارت حج، ریاست دیوان مظالم و...

۱. نقابت

نهادهای اجتماعی، دارای ساختاری نسبتاً پردوام از الگوهای رفتاری، نقش‌ها، پایگاه‌ها و روابط اجتماعی هستند که برای تأمین نیازهای افراد، پدید آمده‌اند و معمولاً به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. نهادهای اصلی که پاسخگوی نیازهای اساسی شهروندانند؛ مانند خانواده، آموزش و پرورش، دولت و

۲. نهادهای فرعی که برای تأمین نیازهای ویژه بوجود می‌آیند و پس از برآورده شدن آن نیاز، آرام آرام کارکرد خود را از دست می‌دهند. مانند حزب، تأسیس تعاونی و... (خالقی، ۱۳۷۸، ص ۲۱).

دیوان نقابت نیز از جمله نهادهای فرعی است که به اقتضای نیاز آن روز جامعه شکل گرفت و نقش واسطه‌ای میان خلیفه و مردم را ایفا می‌کرد (همان، ص ۲۲-۲۱). این نهاد که برای صیانت از حقوق سادات و رسیدگی به امور آنها بوجود آمده بود (ماوردی، ۶۹۹۱م، ص ۱۲۱)، در دوره عباسیان، در دوران حاکمیت «مستعین» آغاز بکار کرد (ابن عنبه، ۱۳۸۰ق، ص ۲۷۴). خلفای عباسی؛ اگرچه مخالف چنین تشکیلاتی برای شیعیان بودند، اما از آنجا که از یک سو، به دلیل جایگاه ویژه بنی هاشم وجهه دینی برای آنان به همراه داشت و از سوی دیگر، قیام‌های متعدد علویان که نقش مهمی در متزلزل کردن حکومت داشتند را کنترل می‌کرد (خالقی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۸)، از قبول این منصب برای علویان موافقت کردند.

خلیفه، مسؤولیت این نهاد مهم اجتماعی را بر عهده شخصیت‌های علمی - مذهبی و با نفوذی که مورد قبول بنی هاشم باشند، قرار داد تا در جهت سرپرستی و نظم امور، به تمامی سادات تحت حاکمیت خلیفه کمک نمایند (علامه امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۲۰۴). از این زمان به بعد، علویان نقابت شیعیان علوی را بر عهده داشتند و عباسیان، نقابت عباسیان را عهده‌دار بودند (فقیهی، ۱۳۶۵، ص ۳۷۷). این منصب آنقدر مهم بود که شخص خلیفه در سال ۴۰۶ هجری قمری حکم نقابت سید مرتضی را برای کل طالبیان صادر نمود^۴ (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۲۷۶). بنابراین، او را «نقیب الهاشمیین» می‌خواندند (رازی، ۱۴۰۸ق، ص ۸۴). حکم نقابت وی در دربار، با حضور «فخر الملک»، اشراف قضات و فقها خوانده شد. در آن حکم آمده بود:

این حکمی است از سوی خلیفه عبدالله ابوالعباس احمد، القادر بالله، خطاب به علی بن موسی علوی؛ آنگاه که تبار پاک و اسباب نیرومند، این سمت را

به سویس کشید و شاخسار دودمان کریم، بر آن سایه افکند و وسایل احترام مخصوص او شد و او را به سرپرستی حج و نقابت گماشت و به تقوا دستورش داد (ابن جوزی، ۴۱۲ق، ج ۷، ص ۲۶۷).

نهاد نقابت؛ اگرچه در ابتدا برای حفظ نسب خاندان‌های علوی و عباسی ایجاد شده بود، اما بتدریج دامنه فعالیت آن گسترش یافته و به عنوان یک تشکیلات سازمان‌یافته سیاسی - اجتماعی نقش بسزایی در امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایفا می‌کرد. به دلیل جامعیت سید مرتضی در هر سه امر و برخورداری از امکانات مادی (اقتصادی) می‌توانست در حل بسیاری از مشکلات جامعه سهیم باشد (قمی، بی‌تا(ب)، ص ۲۸۳).

نقیبان به دلیل جایگاه سیاسی - اجتماعی و علمیت و اجتهادی که برخوردار بودند، نقش مهمی در گسترش علم و دانش و حمایت از علما و شعراء و فیلسوفان داشتند و سید مرتضی به دلیل مرجعیت و زعامت شیعه، تخصص و آگاهی در رشته‌هایی چون کلام، جدل، فقه و اصول، تفسیر، حدیث، شعر و ادب و لغت، مقبولیت اجتماعی او را دو چندان می‌کرد (ابن عنبه، ۱۳۸۰ق، ص ۲۰۵-۲۰۴) و در این سِمَت توانست مشکلات زیادی از شیعیان را حل و رفاه نسبی برای آنان فراهم آورد.

۲. دیوان مظالم

نظارت بر دیوان مظالم، یکی دیگر از مسؤولیت‌هایی بود که سید مرتضی بر عهده داشت. دیوان مظالم دیوانی بود که برای دادخواهی مظلومان، رسیدگی به تعدی و تجاوز والیان و عمال، برگرداندن اموال غصب‌شده، رسیدگی به موقوفات، محاکمه و رسیدگی به جرم افرادی که قاضیان معمولی توان رسیدگی و اجرای حکم را ندارند، نظارت بر امور حسبه، نظارت بر رعایت و اجرای اعمال عبادی - سیاسی مهم همچون نماز جمعه، اعیاد، حج و جهاد را بر عهده داشت (ماوردی، ۶۹۹۱م، ص ۱۳۶-۱۳۱).

این مسؤولیت مهم باید به یک شخصیت علمی - اخلاقی که بر احکام قضا، حقوق و فقه مسلط بود، واگذار می‌شد. از این رو، خلیفه القادر بالله، سید مرتضی را برای این امر مهم

برگزید (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۱۱). وی علاوه بر نظارت بر نسب و دفاع از حقوق و حفظ شرافت علویان موظف بود در میان آنان قضاوت کند؛ سرپرستی اموال و دارایی یتیمان را بر عهده گیرد؛ احکام الهی را در صورت ارتکاب گناه درباره آنان جاری کند؛ دختران و زنان بی سرپرست را شوهر دهد و از بی سرپرستان مراقبت کند. واگذاری این مسئولیت به عهده عالم شیعی، فرصتی جهت احقاق حق برای شیعیان بطور عام و علویان بطور خاص فراهم آورد تا در جامعه پر از ظلم و اختناق، فضایی برای نفس کشیدن آنها و رسیدن به حقوق تزییع شده باشد (مدرسی تبریزی، بی تا، ج ۴، ص ۱۹۰-۱۸۳).

۳. میانجی‌گری

میانجی‌گری در میان شخصیت‌ها، از دیگر فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی سید مرتضی بود. این عالم گراندگر، در وقت در ماندگی امرا و حاکمان و نزاع‌های سیاسی - اجتماعی، پناهگاه آنان و بر طرف‌کننده مشکلات بود.

در سال ۴۲۰ هجری قمری در مسجد «بُراثا» - که از مهمترین مسجد شیعیان بغداد بود- نسبت به خلیفه عباسی اهانتی شد؛ بدین ترتیب که خطیب در حین خطبه نماز جمعه، در ستایش حضرت علی ۷ سخن بسیار گفت. «القائم بامرالله» که به نماز آمده بود اعتراض کرده در مقابل ایشان گروه زیادی از شیعیان شروع به ناسزاگویی و سنگ‌پراکنی به خلیفه نمودند. خلیفه با اعتراض از مسجد خارج شد و دستور داد که مسجد بُراثا را ببندند. «اعیان کرخ» در منزل سید مرتضی گرد آمده از او تقاضا کردند که وساطت نماید و سید مرتضی توانست خلیفه را با شیعیان آشتی دهد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ش/۱۹۶۵م، ج ۹، ص ۳۹۴-۳۹۳).

در رمضان سال ۴۲۴ هجری قمری، سپاهیان برضد «جلال الدوله» شوریده، او را دستگیر کردند و از دربار بیرون راندند. «جلال الدوله» شبانه به کرخ، خانه سید مرتضی پناه برد. به دربار برنگشت، مگر با گفتگوها و مذاکراتی که سید مرتضی انجام داد (همان، ص ۴۴۶). هنگامی که جلال الدوله خواست به بغداد برگردد، برای روی کار آمدن مجدد بر مسند قدرت، مجلس سوگندی برای تعهد از وی برگزار گردید که در

این مراسم، علاوه بر خلیفه و اطرافیان و قاضی القضاة، عالم بزرگوار سید مرتضی نیز به عنوان شاهد حضور داشت (همان).

۴. امارت حاج

امارت حج مسئولیتی بود که ریاست و رهبری زائران خانه خدا را بر عهده داشت. این سمت به عهده شخص خلیفه بود، اما گاهی آن را به شخصی که شایستگی این امر را داشت، با عنوان «امیرالحاج» واگذار می‌کرد (زکی مبارک، بی تا، ج ۱، ص ۱۵۶). سید مرتضی با توجه به زعامت و مرجعیت شیعه و مقبولیت در نزد عامه مردم، بعد از برادرش سید رضی این منصب را در کنار منصب نقابت و دیوان مظالم با فرمان خلیفه عهده‌دار گشت (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۱۱). پذیرش این مسئولیت از حاکم وقت، نه به معنای همراهی با حاکم جائز، بلکه جهت بدست آوردن فرصتی برای رسیدگی به امور حجاج شیعی و دفع مشکلات آنان بود، به تاسی از «علی بن یقظین» که به امر امام موسی کاظم ۷ این مسئولیت را به دوش می‌کشید.

نتیجه‌گیری

همکاری سید مرتضی با حاکمان جور، نه از باب کنارآمدن با ظالم و یا تساهل و تسامح در مواجهه با حاکم غاصب، بلکه مبتنی بر دو مبنای کلامی و فقهی بوده است. ایشان، زعامت و حاکمیت را بالاصاله حق امام معصوم و در فرض غیبت، حق نایب ایشان می‌دانستند، لذا پذیرش ظاهری مسئولیت از جانب حاکمان را استیفای حق خویش می‌دانستند، نه تولی از حاکم.

همچنین سید از حیث فقهی، پذیرش منصب از حاکم جائز را در ذیل موضوع امر به معروف و نهی از منکر و از باب دفع افسد به فاسد می‌دانستند و از آنجا که با این پذیرش، احقاق حق و رفع ظلمی صورت می‌گرفت، دفع افسد محقق می‌گشت، گرفتن منصب از حاکم جائز را بلامانع می‌دانند.

به عبارت دیگر، او که مخیر بین دو رفتار بود؛ یا کناره‌گیری از فرصت‌های

بدست آمده به دلیل ظلم حاکمان که همکاری با آنان تقویت ظلم است یا استفاده از فرصت‌ها با حداقل مشروعیت بخشی برای حاکمان، مشی خویش را بر مبنای دوم قرار داد و در عمل نشان داد که از این توانمندی برخوردار است. لذا در عین تفکیک و رعایت مرزبندی اعتقادی، به همکاری و تعامل با آنان پرداخت؛ اگرچه در ظاهر در همکاری و همراهی عالمی فرزانه همچون سید مرتضی از نظر سیاسی و اجتماعی با خلیفه عباسی و حاکمان آل بویه یک نوع مشروعیت را برای آنها در اذهان به همراه داشت، اما از آنجا که این همکاری دو طرفه بوده است، برای شیعیان هم منفعت‌هایی نظیر: ۱. هویت بخشی به شیعیان؛ ۲. توسعه و ترویج افکار شیعی از طریق تبلیغ و تربیت و ۳. جلوگیری از تضييع حقوق شیعیان داشته است.

با واگذاری مسؤلیت‌های مهمی چون نقابت، امارت حج و دیوان عالی قضایی جامعه شیعی به سید، بهترین عامل هویت‌یابی و حرکت به سوی استقلال نسبی شیعیان فراهم گشت. سید مرتضی با قبول مناصب و اجرای احکام الهی با قرائت اهل بیت : موجب احیا و علنی شدن فقه صادقین 8 گردید.

در این عصر بود که جامعه شیعی، نه به عنوان یک گروه معترض و رادیکال، بلکه به عنوان یک عنصر فعال اجتماعی - سیاسی و یک فرقه دارای هویت مستقل در کنار دیگر فرقه اسلامی در پایتخت جهان اسلام حاضر در صحنه گردید.

یادداشت‌ها

۱. اگرچه در تعبیر سید تصریح بر ادله عقلی نیافتیم، اما از متن ذیل می‌توان استنباط نمود: «فأما الواجب فهو أن يعلم المتولى، أو يغلب على ظنه بأمارات لائحة، أنه يتمكّن بالولاية من إقامة حق... و لولا هذه الولاية لم يتم شيء من ذلك، فيجب عليه الولاية بوجوب ما هي سبب إليه إلى الظفر به... و أما ما يخرج إلى الاجراء، فهو أن يحمل على الولاية بالسيف، و يغلب في ظنه أنه متى لم يجب إليها سفك دمه، فيكون بذلك ملجأ إليها».

۲. منظور از ولایت فقیه، اصل جواز، بلکه وجوب تصدی در مواردی می‌باشد و ناظر به اختلاف انظار در جزئیات (همچون محدوده اختیارات، شرایط ولی، رابطه مردم با ولی فقیه) نمی‌باشد.

۳. در این روزگار، قلمرو پهناور خلافت که از دریاچه آرال تا خلیج عدن و از فرغانه و

منتهی‌الیه خراسان قدیم تا طنجه گسترده بود (علی مسعودی، *مروج الذهب و معاد الجواهر*، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۳۸-۳۷؛ رضا فرزند، *اطلس تاریخی ایران از ظهور اسلام تا دوران سلجوقی*، ج ۱، ص ۱۳). میان فرمانروایانی که از نظر فرهنگی و خاستگاه و نگرش اجتماعی، آشکارا ناهمگون بودند و شاید وجه اشتراکشان کوشش برای رهایی از سلطه خلافت بود. سامانیان در خراسان، دیلمیان در فارس و ری و اصفهان و سپس عراق و جزیره، بریدیان در خوزستان و بخشی از عراق، حمدانیان در موصل و دیار بکر و جزیره، اخشیدیان در مصر و شام، فاطمیان در تونس و مراکش و قرمطیان در بحرین و یمامه، همه به ضرب تیغ، چیرگی یافتند و جز بغداد، خلیفه را نماند (صادق سجادی، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، ص ۶۴۰). این مطلب در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی* و دیگر مقالات به نقل از: (احمد بن محمد ابن مسکویه رازی، *تجارب الامم*، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۶۶) آمده است و حال آنکه با تحقیق و بررسی بسیار این متن در «تجارب الامم» یافت نشده است که دو احتمال می‌رود: یا نویسنده این مدخل، در *دائرة المعارف* از منبع دیگر این آدرس را گرفته و یا با برداشت خود نوشته که در هر صورت آدرس اشتباه است.

در این دوران، خلیفه عباسی تنها به نام خلافت دل خوش داشت و به عافیت خویش راضی بود (علی بن حسین مسعودی، *التنبيه و الاشراف*، ص ۳۴۶).

۴. در *دائرة المعارف تشیع* آمده است که البته ظاهراً سید مرتضی در سن ۲۵ سالگی، در سال ۳۷۹ هجری قمری به نیابت از پدر، امر نقابت و امیرالحاج را تحت عنوان نقیب طالبیان در بغداد عهده‌دار شد و رسیدگی به امور و شکایات آنها و سرپرستی حجاج را انجام می‌داد. اما بطور خاص مسؤولیت نقابت را در سال ۴۰۶ هجری قمری بعد از درگذشت برادرش سید رضی به دستور خلیفه عباسی به عهده گرفتند (محمد کریمی زنجانی، *دائرة المعارف تشیع*، ج ۹، ص ۴۶۴). این نقل محل تأمل است؛ زیرا ابن اثیر معتقد است بهاءالدوله در سال ۳۹۴ هجری قمری ابو احمد موسوی (پدر سید رضی و سید مرتضی) را به نقابت علویان عراق منصوب کرد و او را به طاهر ذوالمنقب ملقب نمود (ابوالحسن علی بن محمد ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۹، ص ۱۸۹). با توجه به سال نصب پدر سید مرتضی به منصب نقابت، لازم می‌آید که سید مرتضی ۱۹ سال قبل از پدر، این نیابت را عهده دار شده باشد که محال بنظر می‌رسد.

منابع و مأخذ

١. قرآن كريم.
٢. ابن اثير، ابوالحسن على بن محمد، الكامل فى التاريخ، ج ٩ و ١٠، بيروت: دار صادر، ١٣٨٥ ش/١٩٦٥ م.
٣. ابن بسام، ابوالحسن على، الذخيرة فى محاسن أهل الجزيرة، محقق: احسان عباس، تونس: الدار العربية للكتاب، ١٩٨١ م.
٤. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمان، المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك، ج ٧ و ١٥، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٢ ق.
٥. ابن حجر عسقلانى، شهاب الدين ابوالفضل، لسان الميزان، ج ٥، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٣٧١ ق.
٦. ابن خلدون، عبدالرحمن محمد، تاريخ ابن خلدون، تحقيق خليل شحاد، ج ٣، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٨ ق.
٧. ابن عنبه، سيدجمال، عمدة الطالب فى أنساب آل ابى طالب، تصحيح محمدحسن طالقانى، قم: انتشارات رضى، ١٣٨٠ ق.
٨. ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل، البداية و النهاية، تحقيق: احمد ابوملحم و ديگران، ج ١١ و ١١، بيروت: مكتبة المعارف، ١٩٦٦ ق.
٩. ابن مسكويه الرازى، احمد بن محمد، تجارب الامم، تحقيق ابوالقاسم امامى، ج ١، تهران: سروش، الطبعة الثانية، ١٣٧٩.
١٠. ثعالبي، ابومنصور، يتيمة الدهر، تحقيق عبدالحميد، ج ١، بيروت: دارالكتب، بى تا.
١١. خالقي، محمدهادى، ديوان نقابت (پژوهشى درباره پيدايش و گسترش اوليه تشكيلات سرپرستى سادات)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامى، ١٣٧٨.
١٢. رازى، فخرالدين محمد بن على، الشجرة المباركة، تحقيق: سيد مهدي رجايى، قم: مكتبة المرعشى، ١٤٠٨ ق.
١٣. زكى مبارك، عبقرية الشريف الرضى، ج ١، لبنان: المطبعة العصرية، بى تا.
١٤. سجادى، صادق، آل بويه، دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج ١، تهران: مركز دائرةالمعارف بزرگ اسلامى، ١٣٦٩.
١٥. سيد مرتضى، على بن حسين، رسائل المرتضى، تحقيق: احمد حسيني، قم: مطبعة خيام، ١٤١٠ ق.

۱۶. شاکری، مریم، «تساهل گری مذهبی آل بویه»، نامه تاریخ پژوهان، ش ۱۲، ۱۳۸۶.
۱۷. شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، ج ۱، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۵ق.
۱۸. شیرازی، سیدعلی خان، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۱۹. صدوق، محمدبن علی، عیون اخبار الرضا، ج ۲، تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۳.
۲۰. علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب والسنة والادب، ج ۴، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۶ق.
۲۱. فرنود، رضا، اطلس تاریخی ایران از ظهور اسلام تا دوران سلجوقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
۲۲. فقیهی، علی اصغر، آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم آن عصر، تهران: صبا، ۱۳۶۵.
۲۳. فیرحی، داود، قدرت دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
۲۴. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۲، تهران: دارالاسوة، بی تا (الف).
۲۵. -----، فوائد الرضویة، تهران: انتشارات کتابخانه مرکزی، بی تا (ب).
۲۶. کرمر، جوئل، ل، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
۲۷. کریمی زنجانی، محمد، دائرة المعارف تشیع، ج ۹، تهران: مؤسسه انتشارات حکمت، ۱۳۶۸.
۲۸. ماوردی، ابی الحسن، احکام السلطانیة والولايات الدینیة، بیروت: دار الفکر، ۶۹۹۱م.
۲۹. مدرسی تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب، تهران: چاپخانه شفق، ج ۳، بی تا.
۳۰. مسعودی، علی بن حسین، التنبيه و الاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دار الصاوی، بی تا.
۳۱. -----، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق اسعد داغر، ج ۴، قم: دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.
۳۲. مکدموت، مارتین، اندیشه های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.